نقل قول خبر

سردار محمدرضا حسنی آهنگر
رئیس دانشگاه جامع امام حسین(ع)
مدل و الگوی ما در دانشگاه امام حسین(ع) این است که گنجینه ارزشمند دفاع مقدس را در قالب دانش و فناوری‌هایی که بتواند به کتاب تبدیل شود، به فرماندهان و رزمندگان آینده سپاه منتقل کنیم. در این حوزه ۱۴ گروه تخصصی در دانشگاه تشکیل شده و تبدیل به کتب معتبر علمی و منبع در دستور کار قرار گرفته است تا کتب درسی و منبع در دانشگاه‌ها را که براساس تجربیات غنی دفاع مقدس است برای تدریس در دانشگاه امام حسین(ع) آماده سازیم و تجربیات ارزشمند دفاع مقدس برای استفاده آیندگان و تربیت پاسداران حفظ شود. ایسنا

سردار احمدعلی گودرزی
فرمانده مرزبانی فراجا
مرزبانان، چشمان بیدار نظام جمهوری اسلامی هستند؛ نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران با تمام توان آماده دفاع از ایران هستند و حاضرند از جان خود بگذرند، اما یک وجب از خاک ایران را از دست ندهند. خوشبختانه با وحدت و همدلی شیعه و سنی در خراسان جنوبی و همراهی آنها با مرزبانان، امنیت پایدار در مرزهای این استان برقرار است. در این سال‌ها توجه خاصی به مرزهای خراسان جنوبی شده و با هوشمندسازی، مرزهای این استان نفوذناپذیر است. دفاع پرس

خبر

اجرای فیلم‌نمایش «۴۱۰» در برج میلاد

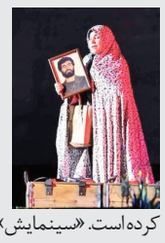

فصل اول «سینمایش ۴۱۰» به تهیه‌کنندگی علیرضا کوه‌فر و کارگردانی کورش زارعی اجرای خود را از ۲۵ مهر به‌مدت ۱۵ شب در برج میلاد تهران آغاز کرده است. «سینمایش» ابداعی تازه از حوزه هنری انقلاب اسلامی است که با ترکیبی از قالب تئاتر و جلوه‌های ویژه سینمایی اثری متفاوت را به نمایش می‌گذارد. از جلوه‌های ویژه این اثر بزرگ می‌توان به بزرگ‌ترین آکواریوم تئاتری با ظرفیت ۱۰۰ هزار لیتر آب اشاره کرد. این برنامه روایتی متفاوت از دفاع‌مقدس با محوریت شهید سپهبد قاسم سلیمانی و فتح گردان غواصی لشکر ۴۱ ثارالله است که در یک سانس در برج میلاد تهران و با ظرفیت بالای ۴ هزار نفر تماشاگر از ساعت ۱۹ الی ۲۱ در محوطه پارکینگ ۳ برج میلاد اجرا می‌شود. ناگفته نماند اجرای این برای تماشاگران رایگان است.
زارعی، کارگردان این فیلم نمایش درباره اینکه در این اثر محتوا و تکنیک در چه جایگاهی قرار می‌گیرند، توضیح داد: «نمی‌خواهیم فقط توپ و ترقه نشان بدهیم بلکه استفاده از این ابزار در راستای اندیشه کار است. چون محتوا و تفکر کار برایمان اهمیت دارد تا به کمک آن بتوانیم تأثیرگذار باشیم آن هم از نظر عقلانی و نه احساسی.»

خاطره

زنی که قطره قطره فرو می‌ریخت

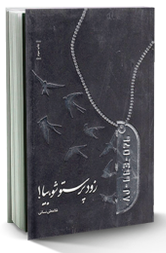

کتاب «زود پرستو شو، بیا!» خاطراتی از جانبازان شیمیایی ۸ سال جنگ تحمیلی به قلم غلامعلی نسائی است. در ادامه گوشه‌ای از زندگی یک جانباز را می‌خوانیم: «رضوان گریه نمی‌کرد؛ فرو می‌ریخت. اشک، زیر پلک‌های کم‌خواب و خسته‌اش، در گودی کبود چشم‌هایش می‌نشست. اشک‌هایش اشک نبودند؛ خنجری بودند که بر دردهای تلنبارشده‌اش فرود می‌آمدند و روح خسته و سرسختش را خراش می‌دادند. حمید، سنگدلانه و بی‌رحمانه، پسر ۱۶ ساله‌اش را تا سرحد مرگ، زیر مشت و لگد مچاله می‌کرد. با هر نعره حمید، رضوان گریه می‌شد و قطره‌قطره و بی‌صدا فرو می‌ریخت. گریه‌اش مرور ۱۵ سال زندگی با رزمنده موج‌گرفته‌ای بود که زیر چرخ‌دنده‌های خردکننده فراموشی له می‌شد.
پرسیدم: «چرا او را ترک نمی‌کنی؟ مگر نمی‌گویی ۷ سال تمام است که مادرت را به‌خاطر او ندیده‌ای؟ آرمان چه گناهی کرده که باید زیر مشت و لگد پدرش له و لورده شود؟» سکوت کرد؛ عمیق و طولانی. بار ۷ نفر را که ۲ نفرشان معلول و مجروح بودند، به دوش می‌کشید. یکی‌شان شوهرش بود؛ پسر عمویش که در سال ۱۳۶۷ در فاو شیمیایی و موجی شده بود. رضوان گفت: «می‌گویند موجی است، دیوانه است، باید ازش دور شد. باید دست و پایش را به تخت بست، باید با هزار بدبختی هر ماه ۱۰۰ هزار تومان هزینه دارو و درمانش کرد، باید ۲۵۰ هزار تومان اجاره خانه داد؛ هزینه‌ای که با خیاطی کردن توی خانه تهیه می‌شود. اسمم را می‌خواهی برای چه؟ بنویس زینب بلاکش! بنویس یک زن؛ زنی که دلش برای شوهرش می‌سوزد... مگر شوهرش چه گناهی کرده؟ آدم کشته؟ چاقوکشی کرده؟ باباجان! رفته جنگ، رفته جبهه، از من و شما دفاع کرده. از من و شما، از ناموس شما.»

طاووسی نفر سمت چپ کنار سیدمحمد میرفتاح، معاون گردان

مجنون‌وار در جزیره مجنون

گفت‌وگو با احمدرضا طاووسی، از فرماندهان دفاع‌مقدس که خاطراتش را در کتابی به‌نام «روطه؛ جبهه‌ای به عرض ۱۰ متر» به چاپ رسانده‌است

گزارش

شهره کیانوش‌راد
روزنامه‌نگار

۱۷ساله بود که مسئولیت فرماندهی دسته عملیاتی به او واگذار شد. بعدها در سال‌های حضور خود در جبهه جنوب و غرب کشور، فرماندهی گروهان، معاون گردان، فرمانده گردان خط‌شکن و مسئولیت عملیات تیپ در عملیات‌های مختلف را بر عهده داشته‌است. «احمدرضا طاووسی» خاطراتش از دوران دفاع‌مقدس را در کتابی به نام «روطه؛ جبهه‌ای به عرض ۱۰متر» جمع‌آوری کرده‌است. یکی از ویژگی‌های این کتاب ذکر اسامی افراد مختلفی است که در طول جنگ تحمیلی با احمدرضا طاووسی همرزم بوده‌اند. نویسنده، کتاب را به ۱۸۸ هزار شهید ۸ سال دفاع‌مقدس و تمام رزمندگان، آزادگان، جانبازان و به‌ویژه جانبازان اعصاب و روان تقدیم کرده است. همراه او خاطرات تلخ و شیرین از دوران حضورش در جبهه را مرور کرده‌ایم.

«روطه» در ۴۰ قسمت تدوین شده و شامل مجموعه خاطراتی از دومین سال جنگ تا آخرین روزهای دفاع‌مقدس است. مزیت این خاطرات در متنوع بودن حوادث مربوط به عملیات‌های موفق و ناموفق رزمندگان اسلام در مناطق مختلف عملیاتی در جبهه‌های جنوب و غرب کشور و همچنین منطقه کردستان است. نخستین عملیات‌های تهاجمی رزمندگان اسلام و سایر عملیات‌های شاخص و مهم همانند آزادسازی شهرهای بستان و خرمشهر، فتح جزایر مجنون و بندر استراتژیک فاو و غیره با ذکر اسامی فرماندهان و برخی رزمندگان بخش اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، در کتاب روطه، خاطرات نویسنده از سفر به عراق در ۳۱ سالگی و ملاقات با امام‌خمینی(ره) در نجف‌اشرف و حوادث انقلاب اسلامی آمده است. همچنین سایر حوادث مرتبط با جنگ تحمیلی از جمله جمعه خونین مکه در حج سال ۶۶، فاجعه انسانی در حلبچه، همچنین عملیات تهاجمی منافقین به خاک کشورمان در پایان جنگ و مقابله رزمندگان اسلام با منافقین در عملیات مرصاد نیز توضیح داده شده که نویسنده به‌عنوان راوی خاطرات در تمامی این صحنه‌ها حضور مستقیم داشته و به همین دلیل خاطرات را با ذکر جزئیات به چاپ رسانده است. با توجه به سیر منظم تاریخی، خاطرات این مجموعه می‌تواند ارائه‌گر یک نگاه جامع و کلی نسبت به روند عمومی و کلان جنگ تحمیلی و دوران دفاع‌مقدس باشد.

نوجوانی که می‌خواست شکایتش را به گوش امام(ره) برساند

احمدرضا طاووسی از نوجوانی در بطن حوادث انقلاب بود و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و همزمان با شروع جنگ تحمیلی او نیز مانند بسیاری از نوجوانان و جوانان، داوطلب اعزام به جبهه می‌شود اما به دلایل مختلف نمی‌تواند رضایت خانواده را به‌دست بیاورد؛ «درحالی‌که در حوزه علمیه صاحب‌الزمان (عج) شهرضا مشغول تحصیل دروس دینی و طلبگی بودم، برای نخستین بار در مرداد ماه ۱۳۶۰ درصدد ثبت‌نام و اعزام به جبهه برآمدم اما به‌دلیل ثبت‌نام همزمان برادرم غلامرضا و پسرعمویم مهدی، با اعزام من موافقت نشد. پسرعمویم مهدی طاووسی که نوجوانی ۱۵ ساله بود، در مهرماه ۱۳۶۰ در عملیات ثامن‌الائمه(ع) به شهادت رسید. برادرم غلامرضا نیز از ناحیه گردن مجروح شد. با شهادت مهدی که نخستین شهید بسیجی شهرمان در دفاع‌مقدس بود، میل و اشتیاقم برای اعزام به جبهه به شکل فوق‌العاده و غیرقابل وصفی بیشتر شد. به همین دلیل با وجود مخالفت خانواده، حوزه علمیه و سپاه پاسداران، به‌شدت برای اعزام به جبهه پافشاری می‌کردم.»
طاووسی سرانجام موفق به کسب رضایت خانواده‌اش می‌شود و در تاریخ ۱۳ مهر سال ۱۳۶۰ برای گذراندن دوره آموزش نظامی به اردوگاه آموزشی سپاه شهرضا و بعد از آن به جبهه جنوب اعزام می‌شود اما با توجه به سن کم، اندام لاغر و بنیه ضعیفی که داشته ۳ هفته‌ای را در خط پدافندی می‌گذراند. نیروهای رزمنده برای عملیات طریق‌القدس در حال سازماندهی بودند، اما نام احمدرضا جزو این رزمنده‌ها نبود و همچنان باید در خط پدافندی باقی می‌ماند. او خاطره اعزام برای عملیات را اینگونه روایت می‌کند: «صحبت با سیدابراهیم میرکاظمی، فرمانده گروهان و بشیر ابراهیمی، فرمانده گردان برای شرکت در عملیات بی‌فایده بود. من هم که به‌شدت شاکی شده بودم و وقتی دیدم اصرارم بی‌نتیجه است به حاج رضا حبیب الهی که در آن زمان مسئول محور بود متوسل شدم. باز هم نتیجه‌ای نگرفتم. شروع به گریه و زاری کردم تا جایی که کارمان به بحث و درگیری کشید. در نهایت باسادگی و صداقت نوجوانی به آنها گفتم که اگر مرا در گردان‌های عملیاتی سازماندهی نکنید، به تهران می‌روم و از شما به امام خمینی(ره) شکایت می‌کنم! سرانجام با اصرار و چانه‌زنی فراوان، موافقت آنها را به‌دست آوردم و در گروهان ابوالفضل از گردان شهید بشیر ابراهیمی سازماندهی شدم. در آن زمان نیروهای گروهان ما که اکثرا بسیجی بودند به‌نام گروهان ابوالفضل(ع) در گردان معروف به گردان بشیر سازماندهی شدند.»

روطه؛ جزیره‌ای در مجنون

نام کتاب «روطه» برگرفته از خاطره‌ای مربوط به عملیات خیبر است. زمانی که نیروهای رزمنده به جزایر مجنون در هورالعظیم اعزام شدند، از آنجا در منطقه‌ای به‌نام «روطه» در نزدیکی دجله پدافند کردند. چاپ اول و دوم این کتاب در سال ۱۳۹۳ توسط حوزه هنری و انتشارات سوره مهر منتشر شد. چاپ سوم آن به‌صورت مشترک توسط انتشارات سوره مهر و انتشارات ستارگان درخشان اصفهان و چاپ چهارم در انتشارات به نشر و زیرنظر آستان قدس رضوی منتشر و روانه بازار کتاب شد. نویسنده خاطره عملیات خیبر را به‌طور مفصل و با جزئیات روایت کرده‌است. احمدرضا طاووسی، پس از عملیات والفجر ۴ و بازگشت از مرخصی در دی ماه ۱۳۶۲ به تیپ قمربنی‌هاشم(ع) اعزام و با سازماندهی جدید گردان یامهدی به‌عنوان فرمانده گروهان شهید مدنی مشغول خدمت شد. طاووسی در بخشی از این کتاب شرایط سخت منطقه روطه را توصیف کرده‌است: «باشروع مرحله اول عملیات خیبر و فتح جزیره مجنون قرار بود تیپ قمربنی‌هاشم(ع) در مرحله دوم و در محور روطه وارد عمل شود. گردان یامهدی(عج) هم ماموریت داشت تا پس از عبور از آب‌های هور تا ساحل رود دجله و نزدیکی شهر القرنه پیشروی کند. بنابراین نیروهای گردان را ابتدا با هلی‌کوپتر به جزیره مجنون شمالی بردند تا پس از آن به وسیله قایق به منطقه روطه اعزام شویم. مدتی در جزیره مجنون شمالی مستقر شدیم و در ساحل آن منتظر رسیدن قایق و انتقال به خط پدافندی روطه بودیم. با توجه به اینکه هنوز ادوات ضدهوایی و قبضه‌های پدافند هوایی ما به جزیره مجنون منتقل نشده بود هواپیماهای عراقی در ارتفاع بسیار پایینی پرواز می‌کردند و علاوه بر بمباران نیروها در جزیره مجنون به‌راحتی به ما نزدیک شده و با تیربارهای خود به طرف ما شلیک می‌کردند. هنگامی که در جزیره مجنون در حال پیگیری اعزام نیروها به روطه بودیم، تعدادی از اسرای عراقی که در حال انتقال به پشت جبهه بودند توسط هواپیماهای عراقی مورد هجوم قرار گرفتند و تعدادی از آنها کشته و مجروح شدند.»

روطه نفرین شده را فراموش نمی‌کنیم

طاووسی در ادامه خاطراتش به بیان جزئیاتی از منطقه روطه با وسعتی بسیار محدود با عرض حدود ۱۰ متر می‌پردازد و در ادامه می‌گوید: «در شرح و بیان وضعیت سخت و دشوار نیروهای ما در خط مقدم درگیری روطه، شاید هیچ بیانی به رسایی توصیف سردار شجاع جبهه‌ها یعنی شهید محمدعلی شاهمرادی، مسئول عملیات لشکر قمربنی‌هاشم(ع) نباشد. او که از شجاع‌ترین فرماندهان دفاع‌مقدس بود در این خصوص دست نوشته‌ای دارد که سختی شرایط روطه را توصیف کرده‌است: «در هیچ حمله‌ای اشک نریختم به جز دو حمله، یکی حمله روطه که برای مظلومیت بسیجی‌ها گریستم و در والفجر ۴ زمانی که دوست عزیزم ریاحی از دست رفت.» وقتی از روطه بازمی‌گشتیم با نگاهی غم‌انگیز و چشمی اشکبار در غم از دست دادن همرزمانمان، روطه نفرین شده را رها کردیم. روطه برای ما جزیره‌ای نفرین شده بود که هرگز آن را فراموش نمی‌کنیم.»

کربلای ۴؛ نبرد در ام‌الرصاص

در هفتمین سال دفاع‌مقدس و در نیمه دوم سال ۱۳۶۵ تبلیغات زیادی پیرامون عملیات آینده به‌عنوان عملیاتی مهم و سرنوشت‌ساز انجام می‌شد. محور اصلی تبلیغات بر این اساس بود که با توجه به طولانی شدن جنگ تحمیلی قرار است در عملیات آینده سرنوشت جنگ یکسره شده و به آن پایان داده شود. روایت کوتاهی از این عملیات را از کتاب «روطه» به قلم طاووسی مرور می‌کنیم که نشان می‌دهد خبرهای دلگرم‌کننده از سوی خانواده‌ها آن هم در بحبوحه جنگ تا چه اندازه در بالا بردن و تقویت روحیه رزمندگان تأثیر داشته است: «در این عملیات که بعدا به‌عنوان کربلای ۴ نامگذاری شد، لشکر ما می‌بایست در کنار لشکرهای مقتدر امام حسین(ع) و نجف‌اشرف وارد عمل می‌شد. بنابراین نیروهای ما باید از اروندرود و جزایر ام‌الرصاص وام‌البابی که در مقابل خرمشهر و در میانه رودخانه اروند واقع شده بود عبور می‌کردند و پس از پاکسازی ساحل تا منتهی‌الیه این منطقه عملیاتی پیشروی کنند. نیروهای ما ماموریت داشتند تا پس از قطع جاده‌های اصلی منطقه تا ساحل آب‌های خورعبدالله پیش رفته و با ادامه عملیات، نیروهای عراقی را در منطقه فاو محاصره کنند. به همین دلیل گردان ما مأمور بود تا پس از نفوذ نیروهای غواص به مواضع دشمن، در یک عملیات آبی - خاکی به‌عنوان گردان خط‌شکن وارد عمل شده و پس از درگیری با نیروهای عراقی مستقر در این منطقه عملیاتی به اهداف مورد نظر خود دست یابد. در آذر ۱۳۶۵ درحالی که تمام دغدغه ذهنی من عملیات آینده و سازماندهی و برنامه‌های آموزشی و آمادگی رزم گردان بود شنیدن خبری به‌شدت مرا شوکه کرد. در تماس تلفنی مطلع شدم که همسرم باردار است و به‌زودی پدر خواهم شد. پس از شنیدن این خبر از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم...»

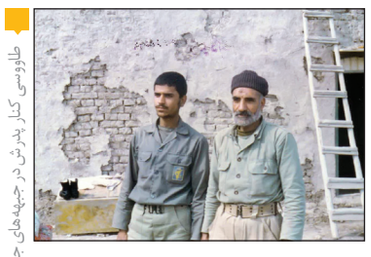

طاووسی کنار پدرش در جبهه‌های جنوب

زنان؛ ایثارگران گمنام دفاع‌مقدس

همواره پشت سر یک رزمنده سلحشور و موفق، همسر و خانواده‌ای صبور، مقاوم و ایثارگر حضور دارد که در ادبیات دفاع‌مقدس به آنها پرداخته شده است. احمدرضا طاووسی در ۶ فروردین ۱۳۶۵ و در گرماگرم دوران جنگ تحمیلی ازدواج می‌کند. او با پای مجروح و لنگ‌لنگان در مجلس عقدکنان حاضر می‌شود و بعد از آن دوباره به جبهه می‌رود. ۳۰ ماه پایانی جنگ که همزمان با زندگی مشترک او بوده اکثر اوقات در جبهه بوده و فقط گاهی به مرخصی می‌آمده؛ آن هم یا در مواقع مجروحیت و یا برای ادامه درمان، مدتی را در کنار خانواده سپری می‌کرده‌است. دو سه ماه از ازدواجش نگذشته بود که از ناحیه دست و فک و صورت مجروح می‌شود. او در عملیات کربلای ۵ که همزمان با دوران بارداری همسرش بوده به‌شدت مجروح می‌شود، اما به گفته خودش، همسرش با صبر و تحمل مثال‌زدنی این دوران حماسه و خون را با افتخار و سربلندی پشت سر می‌گذارد. طاووسی معتقد است: «درباره ایثار و فداکاری مادران، همسران و خانواده‌های رزمندگان در خاطرات دفاع‌مقدس کمتر اشاره شده‌است درحالی که خاطرات این ایثارگران گمنام و شرایط روحی و روانی آنها در دوران حماسه و خون به‌ویژه در زمان عملیات‌های تهاجمی در جبهه‌های نبرد، به تنهایی می‌تواند موضوع مقالات و کتاب‌های گوناگون و متفاوتی باشد. متأسفانه تاکنون کمتر در این مورد اقدامی شده و در ادبیات دفاع‌مقدس بیشتر به شرح حال و نقل خاطرات رزمندگان جانبازان و آزادگان پرداخته شده که لازم است مسئولان فرهنگی کشور در این راستا تجدید نظر کنند. بنابراین شرح حال این ایثارگران گمنام و تقدیر و سپاس از همت و فداکاری آنها بسیار لازم و ضروری است. چرا که زمانی یک نیروی رزمنده می‌توانست با اطمینان خاطر در جبهه‌ها بجنگد که احساس می‌کرد همسر و خانواده‌اش در آرامش بوده و ظرفیت و تحمل دوری از همسر یا فرزند خود و مقابله با حوادثی مانند مجروحیت، شهادت یا اسارت و معلولیت و جانبازی آنها را دارند. معتقدم واژه ایثارگران گمنام تا حدودی می‌تواند بیانگر نقش بارز و تعیین‌کننده این ایثارگران خاموش پشت صحنه در روند پیروزی‌های ۸ سال دفاع‌مقدس باشد.»

طاووسی نفر اول سمت راست به همراه برادرش غلامرضا در منطقه بستان، سال ۱۳۶۰

مکث

وقتی نیروهای ایرانی و عراقی برای همدیگر دست تکان می‌دادند

پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ۲ کشور ایران و عراق، نیروهای ناظر سازمان ملل متحد به کشورهای ایران و عراق اعزام شدند. این نیروها در جبهه‌های جنوب و غرب مستقر شدند تا به‌عنوان ناظران صلح بر اجرای قطعنامه و روند آتش‌بس نظارت داشته باشند. در مرداد ۱۳۶۷ تعدادی از این ناظران که ملبس به یونیفرم سازمان ملل و از ملیت‌های مختلف بودند برای نظارت بر جبهه‌های جنوب وارد شهر اهواز شدند. طاووسی خاطره آخرین روزهای جنگ را اینگونه توصیف می‌کند: «در روزهای پایان جنگ و در چند روز باقی‌مانده تا زمان مقرر جهت آتش‌بس به تدریج درگیری‌ها و آتش طرفین متوقف شد و نیروهای ایرانی و عراقی روی خاکریزها و سنگرهای خود آزادانه تردد داشتند. به همین دلیل روز قبل از زمان آتش‌بس رسمی که به نوعی آخرین روز جنگ تلقی می‌شد به اتفاق برادر نصرالله نصیری مأمور شدیم تا وضعیت خطوط پدافندی را به نیروی زمینی سپاه گزارش کنیم. در قسمتی از خط پدافندی شلمچه در منطقه معروف به کانال ادب فاصله نیروهای ایرانی و عراقی تنها به اندازه یک کانال انتقال آب بود. در این روز نیروهای ایرانی و عراقی در دو طرف کانالی که عرض آن کمتر از ۵۰ متر بود ایستاده بودند و یکدیگر را صدا می‌زدند و برای همدیگر دست تکان می‌دادند.»

مکث

دلگرمی رزمنده‌ها

او در ادامه از حضور آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس جمهور وقت در جبهه‌های جنوب می‌گوید: «حضور ایشان در شرایط بحرانی پس از پذیرش قطعنامه بسیار آرام‌بخش و تسکین‌دهنده بود. آیت‌الله خامنه‌ای به‌مدت ۲ هفته از نزدیک با رزمندگان ملاقات می‌کردند تا احساسات و عواطف آسیب‌دیده آنان را بعد از پذیرش قطعنامه ترمیم کنند. ایشان با سرکشی و بازدید هر روزه خود از تیپ‌ها و لشکرهای مختلف و سخنرانی در جمع رزمندگان و تحلیل شرایط سیاسی و نظامی کشور باعث تقویت و حی نیروهای رزمنده بودند. بدین ترتیب در آن شرایط حساس تاریخی ایشان با حضور اثربخش روحیه خود روح تازه‌ای در جبهه‌های جنگ دمیدند.» جنگ به پایان رسید، اما ویژگی شاخص و بارز در جنگ تحمیلی و دفاع‌مقدس ۸ ساله ایران چه بود؟ طاووسی در این‌باره می‌گوید: «بُعد اعتقادی، مشارکت گسترده مردمی و حضور نیروهای داوطلب بسیجی در جبهه‌های جنگ بود که قداست و ویژه‌ای به دفاع‌مقدس داده بود. حمایت و پشتیبانی مردمی باعث شده بود تا نظام نوپای جمهوری اسلامی بتواند در آن شرایط حساس و حیاتی و به‌رغم تمام محدودیت‌های اقتصادی، نظامی و تسلیحاتی و با وجود اجماع ابرقدرت‌ها و دولت‌های وابسته به آنها، علیه کشورمان با موفقیت جنگ را پشت سر گذاشته و مانع از تحقق هداف دشمن شود.»

یادداشت

علی‌الله سلیمی؛ روزنامه‌نگار

مروری بر کتاب «هم‌مرز با آتش»؛ خاطرات حمید قبادی

اسرار خواندنی از عملیات‌های شناسایی

با گذشت سال‌ها از پایان ۸ سال دفاع‌مقدس ملت مسلمان ایران در مقابل تجاوز ارتش بعثی عراق به پشتیبانی دشمنان قسم‌خورده انقلاب اسلامی، بسیاری از واقعیت‌های آن رویداد بزرگ همچون راز سر به مهری در سینه افرادی نهفته است که روزگاری به‌عنوان رزمنده عاشق آرمان‌های انقلاب اسلامی و آب و خاک میهن خود در میدان‌های نبرد حاضر بودند و لحظه لحظه‌های آن سال‌ها را با گوشت و پوست و خون خود لمس کرده‌اند.
البته بخشی از این وقایع به‌صورت خاطرات رزمندگان حاضر در میادین نبرد آن ایام در سال‌های بعد از پایان جنگ در قالب کتاب‌های خاطرات رزمندگان چاپ و منتشر شده است. یکی از این آثار، کتاب خاطرات زنده‌یاد سردار حمید قبادی با عنوان «هم‌مرز با آتش» است که در زمان حیات وی توسط انتشارات سوره مهر در تهران چاپ و منتشر شده است. این کتاب پانصدوچهاردهمین محصول دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه هنری است که در بخش خاطرات جنگ ایران و عراق، یکصدوپنجاه‌وسومین کتاب محسوب می‌شود.

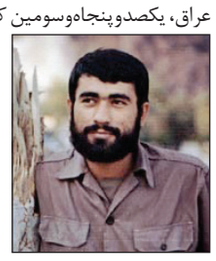

در ابتدای کتاب، در بخش اشاره آمده است: حتی آن روزها که نیروهای سپاه ستاره‌ای به دوش خود نداشتند، حمید قبادی برای مردم کوهدشت سرداری فداکار بود. چه رسد به حالا که آوازه قهرمانی و فداکاری او دهان‌به‌دهان در این شهر کوچک گشته است. خاطرات سردار قبادی حکایت یکی از کهنه‌سربازان جنگ تحمیلی است که ما را با تلخ و شیرین آن روزها پیوند می‌دهد؛ روزهایی که هر ثانیه‌اش با حوادثی مهم همراه بود. حمید قبادی در این کتاب علاوه بر راوی خاطرات بودن، نویسنده متن کتاب هم محسوب می‌شود. از این روی، نثر این اثر را می‌توان به قلم وی نسبت داد که در آن صورت هم محدودیت خاصی در کلیت کار دیده نمی‌شود.
مجموعه خاطراتی که در این کتاب آمده است از نثر ساده و بی‌پیرایه‌ای برخوردار است. راوی در فصل اول، قبل از پرداختن به موضوع اصلی کتاب، نویسنده شرح مختصری از تولد و دوران کودکی و نوجوانی خود ارائه می‌دهد که به روزهای وقوع و سرانجام پیروزی انقلاب اسلامی ختم می‌شود، اما خیلی زود می‌رود سراغ موضوع اصلی که همان دفاع‌مقدس است و روایت خود را از نخستین روزهای آغاز این نبرد هشت ساله شروع می‌کند: «دوم مهر ماه ۱۳۵۹ بود که برای اعزام به مناطق مرزی در سپاه کوهدشت همراه پدرم ثبت‌نام کردم. ۴ یا ۵ روز توسط عده‌ای که سربازی رفته بودند به‌طور فشرده آموزش نظامی دیدیم.

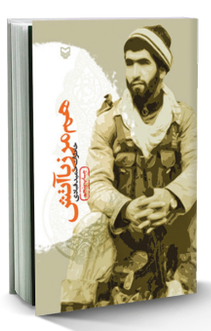

تمرینات نظامی در زمین خاکی فوتبال، اطراف سپاه کوهدشت و در کنار میدان توحید انجام شد. زمین سفت و سختی بود؛ اما عشق به شرکت در جنگ هر مشکلی را آسان می‌کرد.» راوی در ادامه فصل اول کتاب به روزهای آغازین جنگ اشاره می‌کند که با فراز و نشیب‌هایی همراه است و سرانجام به عملیات فتح‌المبین در منطقه عمومی شوش- دزفول و دشت‌عباس ختم می‌شود. در فصل دوم کتاب، راوی به بازگویی خاطرات خود از عملیات بیت‌المقدس می‌پردازد. دیده و شنیده‌های او از این نبرد نظامی حاوی نکته‌های قابل‌تاملی است که بسیاری از ناگفته‌های جنگ تحمیلی را بازگو می‌کند.
قبادی در ادامه این فصل، ماجرای مجروح شدن خود در مرحله دوم عملیات بیت‌المقدس را شرح می‌دهد که برای مدتی او را از صحنه‌های نبرد دور نگه‌می‌دارد. فصل سوم کتاب با عنوان «یک عملیات بزرگ» به وقایع جنگ از بهمن ماه ۱۳۶۲ به بعد می‌پردازد. فصل چهارم کتاب باعنوان «مریوان» به فعالیت‌های اطلاعاتی حمید قبادی در جبهه‌های استان کردستان می‌پردازد.
راوی در ادامه این فصل، به‌شرح چندین عملیات شناسایی در خطوط مرزی و خاک عراق می‌پردازد که تمامی آنها در به ثمر رسیدن عملیات‌های رزمندگان نقش تعیین کننده‌ای داشته است. سرانجام در اوایل فروردین ۱۳۶۵ حمید قبادی به همراه بقیه اعضای گروه شناسایی، مریوان را به قصد پادگان شهید شفیع‌خانی در حوالی اندیمشک که محل استراحت و اردوگاه تیپ بوده ترک می‌کنند.
البته بعد از مدتی، آنها به جبهه شمال‌غرب و منطقه حاج‌عمران در مناطق مرزی شهر پیرانشهر اعزام می‌شوند. او همچنین در این فصل موضوع تبدیل سازمان تیپ ۵۷ ابوالفضل سپاه لرستان به لشکر را مطرح می‌کند.
شرح وقایع عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ از منظر حمید قبادی هم از اهم بخش‌های فصل پنجم کتاب هم مرز با آتش است. قبادی با شرح کامل دیده و شنیده‌هایش در عملیات کربلای ۴، به توصیف وقایع عملیات کربلای ۵ می‌پردازد. او در چهاردهمین روز از این عملیات از ناحیه صورت و گوش مورد اصابت ترکش قرار می‌گیرد. حمید قبادی در فصل ششم کتاب به ماموریت‌های سال ۱۳۶۶ خود پرداخته است. فصل هفتم و آخر کتاب هم با عنوان «پایان جنگ» به وقایع سال آخر جنگ می‌پردازد که در آن، حمید قبادی به شرح فعالیت‌های اطلاعاتی خود در واپسین ماه‌ها و روزهای جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران می‌پردازد.
اشاره به اتفاقات عملیات مرصاد، آخرین برگ‌های دفتر خاطرات سردار پاسدار حمید قبادی از حضور هشت ساله خود در میدان‌های نبرد دفاع‌مقدس است.